

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جواب مرحوم نراقي از اشکال قاعده

نسبت به اشکال مهمی که در بحث لا حرج مطرح بود، دو جواب را بیان کردیم. جواب سوّم، جوابی است که مرحوم محقق نراقی در کتاب «عوائد الاّیام» متعرض شده‌اند؛ و در این جواب، نکات مهمی وجود دارد. ایشان می‌فرمایند: «ما جعلَ عَلَیْکُمْ فِي الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» عامی مانند سایر عمومات است؛ و از این که لفظ حرج در موقع النفی واقع شده است، یا در «لا یُریدُ بِکُمُ الْعُسْرُ»، کلمه عُسْر در موقع النفی واقع شده است، استفاده اطلاق و عموم می‌کنیم. در نتیجه، به عنوان یک بیان عام است. سپس می‌فرمایند همان‌طور که سایر عمومات در شریعت دارای مخصّصاتی هستند و ادله دیگر آنها را تخصیص می‌زند، عموم در لا حرج نیز با ادله دیگر تخصیص می‌خورد.

ادله‌ای که بر تکلیف حرجی دلالت دارد، این تکلیف و حکم عام را تخصیص می‌زند. تعبیری که ایشان دارند، این است که: «الامر فی قاعدة العسر والحرج كما فی سائر العمومات المخصّصة فی کتاب الکریم والاخبار الواردة - می‌فرمایند «لا یُریدُ بِکُمُ الْعُسْرُ ما جعلَ عَلَیْکُمْ فِي الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» کلمه عسر و حرج دو لفظ مطلق‌اند که در موقع نفی واقع شده‌اند و افاده عموم می‌کنند و به نحو عام است. - وقد ورد فی الشرع بعض التکالیف الشاقّة.

در ادامه دو آیه از آیات شریفه را به عنوان شاهد آورده و می‌فرمایند: در قرآن کریم سوره آل عمران بعد از آن که خداوند مواردی مانند میته و دم را به عنوان محرّم ذکر می‌کند، آمده است: «أُحِلَّ لَکُمْ ما وَرَاءَ ذَلِکُمْ» که این عام است و به مخصّصات عدیده تخصیص خورده است؛ لا حرج نیز همین‌طور است. یا این آیه شریفه که پیامبر به اهل کتاب می‌فرماید: «لا أُجِدُّ فی ما أُوحیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا - در آنچه که به من وحی شده، محرّمی را پیدا نکردم» که به محرّمات زیادی تخصیص خورده است.

مرحوم نراقی می‌فرماید همان‌طوری که این دو آیه شریفه به مخصّصات زیاد تخصیص خورده است، در ما نحن فیه نیز همین‌طور بگوئیم. در ادامه نیز می‌فرمایند: «فإنّ تخصیص العمومات بمخصّصات کثیرة، لیس بعزیز - آنچه که در ذهن ما وجود دارد که تخصیص کثیر یا اکثر قبیح است، درست نیست.

عبارت مرحوم نراقی صریح در این است که تخصیص عموم به مخصّصات کثیره، لیس بعزیز؛ در همه کلمات وجود دارد - بل هو امرٌ فی ادلّة الاحکام شائع - در ادله احکام عمومات زیادی داریم که مخصّص دارد و مخصّصات زیادی هم دارد و یک امر شایعی است - وعلیه استمرّت طریقه الفقهاء - طریقه فقها هم در همین استدلال دارد که می‌فرمایند ما عموماتی در قرآن و روایات داریم که مخصّصات زیادی دارند. سپس در یک سطر بعد می‌فرمایند: اگر کسی سؤال کند که چرا قدام این اشکال

متأخرین در قاعده لاجرج را در کتاب‌هایشان مطرح نکرده‌اند؟

اشکالی که الآن مطرح می‌شود این است که از یک طرف خداوند می‌فرماید ما تکلیف حرجی جعل نکردیم و از طرف دیگر بسیاری از تکالیف موجود در شریعت حرجی است؛ فکیف الجمع بینهما؟ ایشان می‌فرماید: سرّش همین است. برخورد فقهای قبل با لاجرج این چنین است. که اصلاً تخصیص اکثر لازم نمی‌آید؛ چرا که - فان الامور العسرة الصعبة غیر متناهیه - امور عسر و مشکل صعب غیر متناهی است؛ - والتکالیف محصورة متناهیه - و تکالیف محصور و متناهی هستند - و اکثرها ممّا لیس فیہ صعوبة ولا مشقة - و در اکثر آنها صعوبت و مشقت وجود ندارد.

اگر شارع می‌خواست تکلیف به امور حرجی کند، خیلی زیاد است. شارع می‌توانست ما را مکلف کند که هر روز باید 5 ساعت پیاده راه رویم؛ یا مثلاً روزی دو بار بالای کوه روید. شارع به جای 5 وعده نماز می‌توانست مثل اقوام گذشته مقدار بیشتری وضع کند؛ روزی 5 ساعت انسان موظف به عبادت شود؛ اما اینها را جعل نکرده است. معلوم می‌شود که تکالیف محصوره در مقابل تکالیف حرجیه محدود است و تخصیص اکثر لازم نمی‌آید.

نتیجه فرمایش مرحوم نراقی این است که مخصّص اگر زیاد هم شد، اشکالی ندارد. اگر یک عامی صد فرد دارد، چهل فرد یا چهل و پنج فرد از این عام خارج شود، اشکال ندارد؛ امّا اگر مخصّص به اکثر رسید، اشکال دارد. باید در عبارت نراقی دقت کنیم. این طور نیست که ایشان مخصّص کثیر و اکثر را یک کاسه کرده باشند.

بنابراین، ایشان تخصیص کثیر را پذیرفته ولی تخصیص اکثر را نپذیرفته و فرموده‌اند که در ما نحن فیہ تخصیص اکثر لازم نمی‌آید.

مطلب دومی که در فرمایش ایشان وجود دارد این است که ائمه (ع) در روایات در بعضی از موارد به «[ما جعل علیکم فی الدین من حرج](#)» استدلال کرده‌اند. در اینجا دو مطلب وجود دارد؛ یک مطلب این است که معلوم نیست در این موارد نفی حکم، لعلّ الحرج باشد؛ بلکه لأمر آخر است. اگر در روایتی از امام سؤال می‌کنند و امام (ع) می‌فرماید: «لیس علیکم المسأله هذا ممّا قال الله تبارک و تعالی ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، نمی‌توانیم بگوییم علت نفی، حتماً حرجی بودن است؛ بلکه «[ما جعل علیکم فی الدین من حرج](#)» به عنوان این است که «ما جعل علیکم فی الدین من تکلیف» مثل این است که از امام سؤال می‌کنند ما اینجا تکلیفی داریم؟ ایشان می‌فرمایند تکلیفی نداریم؛ چون «[ما جعل علیکم فی الدین من حرج](#)».

ایشان روایات را این چنین معنا می‌کنند که چطور وقتی از حلیت شیئی از ائمه (ع) سؤال می‌کنند، آنها به «لا اجد فیما اوحی الی» یا به «احلّ لکم ما وراء ذلک» - یعنی به عامی - استدلال می‌کنند. الآن نیز از امام سؤال می‌کنند که آیا تکلیفی در اینجا وجود دارد؟ امام می‌فرماید: تکلیف نیست به خاطر عموم «[ما جعل علیکم فی الدین من حرج](#)».

عبارت مرحوم نراقی این است که: «ومن هذا یرتفع الاشکال من بعض الاحادیث الذی نفی الامام فیہ الحکم محتجین بکونه حرجاً، مع وجود ما هو أشق منه فی الاحکام»؛ می‌فرمایند: این اشکال جوابش از همین جاست که استدلال امام در روایات به «[ما جعل علیکم فی الدین من حرج](#)» برای این نیست که بفرمایند علت نفی حکم حرج است. - فإن غرضه (علیه السلام) لیس أنّه منفی لکونه حرجاً - غرض امام این نیست که حکم به خاطر حرجی بودن منفی است - ولا یمكن تحقق الحرج فی الحکم؛ بل المراد أنّه حرجٌ فیکون داخلاً تحت عموم ما جعل علیکم فی الدین من حرجٍ إلا أن یوجد مخصّصٌ - الا این که مخصّصی یافت شود.

پس، عبارت دومی که مرحوم نراقی دارند و با این مطلب در مقام جواب از اشکال دوم هستند، این است که استدلال ائمه (ع) به

«مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، از این باب نیست که بخواهند بگویند حکم به خاطر حرج نفي مي شود. اگر بخواهيم حرف نراقي را آسان و روشن كنيم، مي فرمايند: اگر كسي از خدمت امام (ع) سؤال كند كه چرا در اين مورد تكليف نداريم؟ امام (ع) به اين عموم تمسك مي كند. مثلاً از امام سؤال كنند كه چرا تكليف به مشي طولاني نداريم؟ مي فرمايد: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». اين داخل در عموم نفي الحكم است.

آخرين مطلبي كه بيان مي كنند، اين است كه همان طور كه در ساير عمومات بايد از مخصّص و معارض فحص كنيم، نسبت به «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» هم همين طور است. اين كلي و عموم را داريم، بايد ببينيم كه مخصّص و معارضي دارد يا نه؟ اين خلاصه فرمايش مرحوم نراقي است كه در صفحه 190 يا 191 «عوائد الايام» بيان شده است.

مرحوم نراقي در قسمت ديگري به نام «البحث الخامس» كه دنباله همين مطلب است، مي فرمايند: حال كه فحص از مخصّص لازم است، اگر مخصّصي پيدا كرديد كه اخصّ مطلق بود، بايد مطلق را بر مقيد حمل كرد و تخصيص زد. اگر نسبت آن مخصّص، با آيه شريفة عموم و خصوص من وجه بود، مي فرمايد در اينجا بايد قواعد تعارض را جاري كنيم. اگر مرجح بود همان را مي گيريم؛ و اگر مرجح نداشت، بحث است كه نوبت به تساقط مي رسد يا تخيير، همان معامله اي كه با دو دليل عام و خاص من وجه انجام مي داديم، در اينجا نيز انجام مي دهيم.

نكته ديگري كه در آنجا وجود دارد، اين است كه مي فرمايند: گاهي اوقات در مقابل اين عموم، بر وجود تكليف حرجي دليلي مثل اجماع داريم. در اين صورت، بايد بر طبق همان عمل كنيم. يعني ايشان در آنجا مي فرمايند: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، يعني در دين تكليف حرجي نداريم، حال، اگر اجماع قائم شد بر اين كه بايد تكليف حرجي را انجام دهيد، نبايد بررسي كنيم كه اين حرج زياد است يا كم است يا متوسط؛ اجماع و دليل داريم. به هر حال مرحوم نراقي در ضمن چند بحث در كتاب «عوائد» مي خواستند اين مشكل را حل كنند و فرمودند تنها راه براي حلّ اين دو اشكال همين است كه ما مي گوييم و راه ديگري براي حل اين اشكالات وجود ندارد.

اشكالات كلام مرحوم نراقي

آيا فرمايش مرحوم نراقي فرمايش درستي است؟ نسبت به كلام نراقي، اشكالات عديده اي وارد است.

اولين اشكال كه مرحوم ميرفتاح در كتاب «عناوين» ذكر كرده، اين است كه اگر بخواهيم قاعده لاجرح را از باب اصل بگيريم، اين مستبعد جداً. بگوييم «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» مثل «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ مطلق حتي يرد فيه امرٌ أو نهي» مي ماند. و ادله اي كه دلالت بر تكليف حرجي مي كند، اين اصل را تخصيص مي زند. اين مطلب برخلاف ظواهر ادله است. ظواهر ادله لاجرح - يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - مفادش، مفاد اماره است نه اصل.

از طرف ديگر، اين كه لاجرح اصل باشد با مطلب آخري كه از قول نراقي بيان كرديم، (اين كه ايشان مي گويد لاجرح عام است، دليل ديگر اگر اخص مطلق بود، مقدم مي شود و اگر عام و خاص من وجه بود، قواعد تعارض و ترجيح جاري مي شود) سازگاري ندارد. وقتي مي گوييم الاصل دليلٌ حيث لا دليل؛ در حالي كه در بحث تعادل و ترجيح همه جا نسبت را بين دو اماره، بين دو روايت و يا بين يك آيه و روايت بررسي مي كنيد. اما اينجا مي گوييد نسبت بين اصالة البراءة با اين دليلي كه به عنوان بيان است براي تكليف، عام و خاص مطلق است يا من وجه؟ اينجا مسأله حكومت و ورود را مطرح مي كنند. بنا بر اين، اين كه شما «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» را به عنوان اصل قرار داديد، برخلاف ظواهر آيات شريفة و ادله لاجرح است.

اشکال دوم وجود تحافت در کلمات ایشان است. از طرفي «[مَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ](#)» را اصل مي دانيد، اگر اصل است چرا قواعد تعارض را مطرح کردید؟ مي‌گوئيد اگر عموم و خصوص مطلق باشد، کذا و اگر من وجه باشد کذا و...؛ اين مسائل مربوط به تعارض بين الامارتين است. به نظر ما اشکال بسيار مهمي که بر مرحوم نراقي است و اساس کلام ایشان را از بين مي‌برد، اين است که هم ما از آيه شريفة تعليل را مي‌فهميم و هم ائمه(ع) تعليل را فهميده‌اند؛ يعني شارع که فرموده «[مَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ](#)» از باب تعليق الحكم علي الوصف است. روي اين مطلب تأمل بفرماييد، توضيحش را ان شاء الله فردا عرض مي‌کنم. والسلام.